



کودک با انتظارات خود وارد محل کار مری می‌شود و دیگر هیچ دوست ندارد که محکوم مری و فرمان‌پذیر او باشد.

او می‌خواهد آزاد زندگی کند و آزاد هم از آن دیرین برود. لذا این مری است که درکنار او باید بتواند از همین روحیه آزاد فرزند حسن استفاده کند.

ما اگر مجموع کاریک مری را معلوم کنیم، آنگاه حداقل کارش مشخص می‌شود. متأسفانه کلمه «جدافل» بیانگر کمترین انتظار است و مسأله‌ای کمی را معلوم می‌کند. و اصلاً برای «مسائل تربیتی» کارکردش مناسب نیست.

باید در «مسائل تربیتی» به «معنا» و «اثر عمل در مری» بها بدهیم. اما این امر چگونه حاصل می‌شود؟

یک قوم نکوشیده رسیدند به مقصود یک قوم دویدند و به مقصد نرسیدند!

در کارگاه تربیت هیچکدام از این دو قوم نیستند.

مادری که مورد علاقه فرزندش باشد، با یک نگاه تمام وجود فرزند را تحویل می‌دهد درحالی‌که متقابلاً، یک استاد قوی و مجهز به همه وسایل و امکانات و با صرف زمان طولانی چنین اثری را نتواند داشت و جای یک نگاه قلبی مادر را نمی‌تواند بگیرد. یک مری موزد دلخواه کودک نیز همین طور است، و کار اصلی از طرف فرزند است.

بچه‌ای که می‌آید، باید مری را بخواهد، به او علاقه‌مند باشد، اصولاً مری مورد قبول کودک با کمترین تلاش می‌تواند در دل او تصرف نماید همانند یک «باور»، همانند یک «قبول قلبی» درحالی‌که مری

پرورش و نگهداری ارزشهای فطری کودکان

دکتر رجعلی مظلومی

قسمت اول

* یک مری زیرک و دانا، از ابتدا روی به قلب فرزند می‌کند و بر قلب او اثر می‌گذارد. او قلب را می‌چرخاند که موفق است و کارش هم سهل و آسان.

متخصص، پرورده و داناستر با بهترین توانمندی‌ها هیچ نمی‌تواند، نفوذی بنماید. چرا که پایگاه تربیت قلب فرزند است. آن امکانات می‌تواند بر ذهن بچه کارایی داشته باشد، به دست او مهارت بدهد، به وجود او تفریح بدهد و به حالات او سرگرمی بدهد.

کمیت امکانات تنها این اثر را دارد ولی اینها هیچکدام «عامل تربیت» نیستند. تربیت یکسره پایگاهش قلب فرزند است تا این قلب معتدل نشود، و اگر ناامن است. امن نشود، کاری صورت نمی‌گیرد.

آری، قلب اگر ناامید است، باید امیدوار گردد، و اگر بی‌حال است بیدار و باحال و شاداب شود.

اگر قلب بدون خواهش است باید بخواهد. اگر بدون سعی و طلب است باید به کوشش بيفتد.

اگر قلب من بی‌حوصله است، باید حوصله پیدا کند، و اگر بدون ظرفیت است، ظرفیت بدست آورد، و صبر و تحمل پیدا کند.

اگر این قلب معنا و تفکر ندارد، تفکر کند.

و تا اینها بعنوان زمینه توجه قلبی فراهم نشوند، هیچ کار تربیتی آغاز نمی‌شود.

اینکه چگونه قلب را در تصرف بگیرند؟ چگونه با آن کار کنند؟ و چگونه آنرا حرکت دهند؟ اینجا جای بحث آن نیست. جای صحبت پیرامون آن مطالب، جایی است که یک دوره کار با روشهای اجرایی و عملی داشته باشیم.

در اینجا فقط می‌گوئیم؛ هرکدام از اینها روش اجرایی عملی دارد آری، رویه درست عملی و نه حرفی، و تذکاری و نصیحتی.

امکانات و وسایل و شرایط محیطی تنها می‌توانند در پوست و ذهن کودک تأثیر کنند یعنی: چیزی به ذهنش بدهند و آگاه کنند که مثلاً: دو دو تا چهارتا می‌شود، و یا اینکه با حروف چه می‌سازیم؟ کاغذ را تا می‌کنیم چه میشود؟ سنگ‌ها را کنار هم بگذاریم، چه می‌شوند؟ کتابهای داستان بخوانیم و بیان کنیم، چه حرفی دارند؟ از این معماها، چیستانها و غیره چه به دست می‌آید؟

این مطالب تنها می‌توانند روی پوست بچه کار کنند و هیچ ربطی به تربیت او

ندارند و حتی عامل پرورش هم نیستند.

البته اگر آدم لایقی این مسائل را طرح بکند و آدم درستی با خط تربیتی، پرورش را طرح نماید. مثلاً طرحی برای توانمندی دست و پا بدهد، طرحی برای صرفه جویی، طرحی برای محاسبه، طرحی برای «کاغذ سازی» و «نقاشی» اگر یک انسان سالم و سلیم این طرحها را بدهد می‌تواند حاصل اجرای آن طرحها «فعالیتهای پرورشی» محسوب شوند.

ولی اگر شخص طراح دارای روح و قلب سالم نباشد، همه طرحهای علمی و ادبی و شعری و آثار هنری و... فقط و فقط پوسته و پوششی برای کودک تولید می‌کنند که خود این پوسته بعد از مدتی می‌تواند همان بچه را هم خفه کند.

خود این پوسته همان کاری را می‌کند که تارهای تنیده از کرم ابریشم برای آن کرم می‌کنند. یعنی: در آخر خودش هم درون این تار محبوس می‌گردد.

ولی اگر اجرای این کار با منطقی رتانی و با خطی تربیتی صورت گیرد، همان پروردگی نیز به تربیت منتهی می‌شود.

*** حداقل انتظار از مربی چیست؟ حداقل انتظار این است که نه تنها کودک را از «رغبت به تربیت» منصرف نکند بلکه به او «رغبت قلبی» نیز بدهد.**

یعنی اگر همین آدمی که طرح عملی، ذهنی، شفلی، نقاشی و ادبی را می‌دهد همین شخص خودش مایه تربیتی داشته باشد در حینی که این پوسته را برای بچه تهیه می‌کند، پوسته‌ای فراهم میدارد که مناسب با باطن بچه نیز باشد. یعنی تن بچه قرقرک «معنای تربیتی» می‌شود و برای روح او، تن او وسیله‌ای خواهد شد.

آری تن ابزار می‌شود برای روح، تن خودش واسطه ارتباط با دنیا و صورت

*** مربی میتواند پدر خوب، مادر خوب، خواهر و برادر بزرگتر باشد. در نتیجه زمانی هم که گفته می‌شود «مربی مدرسه» با این مصداقها که گفته شد هیچ تفاوت ندارد.**

زندگی می‌شود برای روح.

و همین وسیله و ابزار او مایه کار اونیز هست.

ولی اگر آن مایه تربیتی را طراح نداشته باشد، همانچه را که می‌سازد هیچ تناسب با تن فرزند و با ظاهر فرزند هم نخواهد داشت بلکه تضاد ایجاد می‌کند، بیگانگی ایجاد می‌کند.

و حداقل ضروری که می‌تواند داشته باشد این است که آدم بی‌تربیت، بی‌روح، بی‌معنویت و بی‌رتابیت بوجود می‌آورد.

اگر طراح کارهای تفریحی و هنری هم برای بچه ایجاد کند کمترین زیانش می‌تواند این باشد که در کودک حالت نفاق بوجود آورد.

یعنی در درونش یک باور داشته باشد و در بیرون، خلاف آنرا از خود نشان بدهد.

یعنی آدمهایی با شخصیت دوگانه بوجود می‌آورد که بیرون آنها با درون آنها متفاوت است؛

مثلاً پزشکی است در مطب خویش به بیمار می‌گوید اینجا تو بیمار هستی، به من مربوط نیست که تو آدم هستی یا آدم نیستی، من فقط اگر رگهای تو قطع شده باشد وصل می‌کنم.

اینکه تو فرد فقیر هستی یا نیستی اصلاً به من مربوط نمی‌باشد.

توبه من مراجعه کرده‌ای تا این رگ را که قطع شده است دوباره برای تو پیوند بزنم و در پایان هم فلان مقدار پول بدهی.

تازه بعد از پیوند هم به من مربوط نیست که این دستی که تازه پیوند زده‌ام به چه کار تو می‌آید، برای دزدی از آن استفاده می‌کنی یا با این دست خدمت به خلق خدا می‌کنی و یا اینکه سرکودک را با آن دست نوازش

در ابتدا برادر سید احمد زرهانی ضمن تشکر از شرکت کنندگان در جلسه توضیحاتی پیرامون تشکیل میزگرد سیاسی ماهانه تربیت گفتند:

پذیرش قطعنامه ۵۹۸ سوالاتی در اذهان بدنبال داشت و در محیط‌های آموزشی و تربیتی طرح این سوالات بعلت وضعیت روانی و سببی دانش‌آموزان جدی‌تر و بیشتر است هر چند ملت رشد یافته و بیدار ایران به تبعیت از حضرت امام همواره راه تکاملی انقلاب را تشخیص می‌دهند و با دلگرمی و اطمینان خاطر به پیش می‌تازند، با این همه برای تبیین مسائلی که در حاشیه پذیرش قطعنامه وجود دارد، ماهنامه تربیت اقدام به تشکیل «میزگرد سیاسی تربیت» نمود تا با حضور شما صاحب‌نظران مسائل سیاسی و فرهنگی کشور در این باب بحث و بررسی بعمل آید.

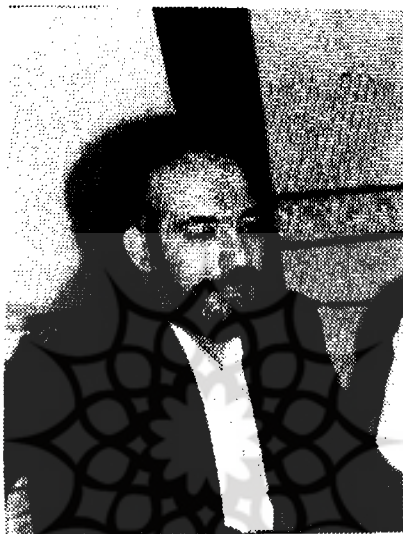
شرکت کنندگان در میزگرد سیاسی ماهانه تربیت عبارتند از:

- ۱ - جناب آقای بشارتی جهومی قائم مقام محترم وزیر امور خارجه
- ۲ - جناب آقای احمد عطاری قائم معاونت فرهنگی ستادفرماندهی کل قوا.
- ۳ - جناب آقای صباح زنگنه معاونت امور فرهنگی وزارت ارشاد اسلامی
- ۴ - جناب آقای دکتر سید مصطفی کیایی معاونت اداری وزارت آموزش و پرورش.
- ۵ - جناب آقای سید احمد زرهانی معاونت پرورشی وزارت آموزش و پرورش
- ۶ - برادر شرفی قائم مقام معاونت پرورشی وزارت آموزش و پرورش

□ آقای بشارتی لطفاً بفرمائید که پذیرش قطعنامه ۵۹۸ چه پیامدهایی برای جمهوری اسلامی ایران بدنبال خواهد داشت؟

برادر بشارتی: تصور می‌کنم برای پاسخگویی به سؤال باید نظری به گذشته بیفکنیم و انگیزه‌های تصویب قطعنامه ۵۹۸ را مورد بررسی قرار دهیم تا بتوانیم دقیق‌تر به علل و انگیزه‌هایی که موجب پذیرش قطعنامه از سوی ایران گردید پاسخ دهیم. در عملیات کربلای ۵ و در شلمچه بود که ستون فقرات ارتش عراق شکسته شد و

بررسی پیامدهای پذیرش قطعنامه ۵۹۸



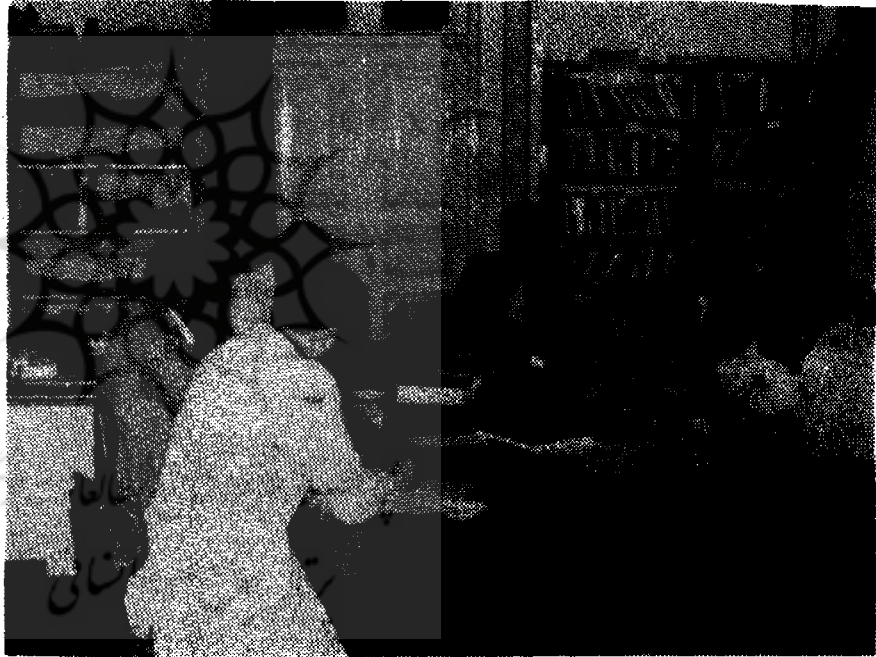
دنایای استکبار، خاصه آمریکا متوجه گردید که عزم رزمندگان ما برای وارد کردن ضربات جدی‌تر و شوک‌کننده‌تر بر اشغالگران یعنی جزم است، ابرقدرتها به خطرات و یا مشکلات جدی که پیروزی جمهوری اسلامی ایران در منطقه می‌توانست برای آنها داشته باشد، بیشتر واقف شدند و با ایجاد یک جو مسموم علیه ما شرایط را برای ایجاد فشار جدی بر جمهوری اسلامی فراهم کردند. جنگ سفارتخانه‌ها و قطع روابط بعضی از کشورها با جمهوری اسلامی ایران، تصویب قطعنامه ۵۹۸، حضوری سابقه نظامی ناتو در خلیج فارس، کشتار زائران بیت‌الله الحرام همه در این راستا قابل تحلیل است. تمام این حرکتها یک هدف داشت و آن ایجاد فشاری بیشتر بر جمهوری اسلامی ایران بود.

تصویب قطعنامه باعث شد که دنیا با یک دید دیگری به ما نگاه کند. یعنی فشار

به راحتی و به سرعت به سوی عراق منتقل شد. از بدو شروع جنگ و بخصوص بعد از تصویب قطعنامه ۵۹۸ محدودیتهای زیادی برای ما در سطح جهانی بوجود آمد، مشکلاتی جدی برای دیپلماتهایمان، محدودیت در تهیه ساز و برگ نظامی و تأمین مایحتاج نیروها بصورت بی سابقه‌تری احساس می‌شد. و تازه این خود مقدمه تصویب یک قطعنامه دیگری بود که ما را تحریم تسلیحاتی کنند. گرچه دنیا خود بخوبی می‌دانست که ما در یک تحریم تسلیحاتی نانوشتنه هستیم، چنانکه بطور مثال ما در سال ۶۲ مقداری سیم خاردار از یوگسلاوی خریداری نمودیم تصمیم گرفتیم که آن را از شوروی به ایران منتقل نماییم، اما روس‌ها ممانعت کردند و گفتند: که ما بنا داریم ساز و برگ نظامی به ایران نفروشیم و تسهیلاتی هم برای انتقال چنین امکاناتی به ایران فراهم نکنیم. و این مسئله در شرایطی واقع شده که تانکهای ردیف‌تی، خاصه تی ۷۲، هواپیمای سوپرسونیک و انواع موشک‌ها را در اختیار صدام قرار می‌دادند. وقتی ما از تأمین سیم خاردار که از لحاظ نظامی کالای سطح پائینی هم می‌باشد محروم بودیم، تهدید به تصویب قطعنامه ای مبنی بر تحریم تسلیحاتی، هدفی جز ایجاد فشار مضاعف بر جمهوری اسلامی نداشت. که آنها این فشار را وارد کردند و محدودیتهای بسیار زیادی هم برای ما ایجاد کردند. در طول سال گذشته ما این فشار را در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی، اجتماعی و روانی در سطح دنیا بخوبی احساس کردیم. آخرین صفحه این کتاب زشت و تلخ که اثر مشترک ابرقدرتهای

شرق و غرب بود، سقوط هواپیمای ایرباس جمهوری اسلامی ایران و کشته شدن ۲۹۱ نفر از مسافری آن بود. امروز دنیا و از همه بهتر آمریکائیا این را می دانند که سقوط این هواپیمای کاملاً عمدی بوده و حتی وزیر دفاع کاتر که در حال حاضر یکی از برجسته ترین کارشناسان مسائل استراتژیک است اعلام می نماید که حضور نظامی ما در منطقه هرگز برای آزادی خطوط انتقال نفت نبوده، بلکه ما آمده ایم تا از پیروزی جمهوری اسلامی ایران بر عراق جلوگیری نمایم. دنیا هم این را دریافته و در ماه های اخیر، ما شاهد جلسات متعددی بین سران دو ابرقدرت بوده ایم و بر مبنای اطلاعاتی که بدست آورده ایم دستور اولیه این اجلاس تصمیم در مورد جمهوری اسلامی ایران و وارد کردن ضرباتی بر کشور ما بوده است. بهرحال

صرفاً برای جلوگیری از پیروزی ما تهیه و تصویب شده بود. سئوالی که من اینجا خودم باید مطرح کنم و پاسخش را بدهم اینست که چرا ما قطعنامه را زمانیکه در اوج قدرت بودیم نپذیرفتیم؟ جواش روشن است. هیچکس در پیروزی نه پیشنهاد صلح و آتش بس می دهد و نه در پیروزی پیشنهاد صلح و آتش بس را می پذیرد. ملاحظه فرمائید، زمانیکه ما فاو را در اختیار داشتیم تمامی برادران رزمنده ما خصوصاً برادران سپاهی معتقد بودند که گام بعدی ما تصرف بصره و بغداد است. آنها هرگز فاو را در اختیار نگرفته بودند که دوباره آترا پس بدهند. بنابراین نه زمینه داخلی در جهت پذیرش قطعنامه آماده بود و نه رزندگان ما حاضر بودند به مسئله ای مثل صلح فکر کنند. چون همه ما مطیع فرمایشات حضرت



حمایت های همه جانبه ای که از اومی شود پیروز شویم، یا نه؟ و لازمه این سئوال پاسخگویی در عمل به آن بود. یعنی شرایطی که ما در این اواخر داشتیم به لحاظ حضور نظامی و امکانات تسلیحاتی و جویین المللی همه حاکی از این امر بود که اجازه نخواهند داد که ما به پیروزی برسیم. تحقیقاً اسلام دین زندگی است. ما که به یک جزمیت خشک معتقد نیستیم. حضرت امام هم تمامی جوانب امر را بررسی و بعد از اتخاذ تصمیم این دستور را صادر نمودند. نتیجتاً در این شرایط ما یک گام به عقب برداشته و آتش بس را پذیرفته ایم. پذیرش آتش بس برای ما خیلی تلخ بود. و این همان تعبیری بود که حضرت امام، هم در صحبت هایشان و هم در پیامشان تأکید فرموده بودند. بهرحال ما از هدف سرنگونی صدام و یا به عبارت دیگر باز کردن راه کربلا فعلاً محروم شده ایم. باز کردن راه کربلا در طول تاریخ به معنای باز بودن حفظ شرافت و حیثیت و اعتبار ارزشهایی که اسلام مطرح کرده است بوده و می باشد. هدف ما تنها زیارت خشک نبوده، بلکه وقتی راه زیارت کربلا باز باشد یعنی راه تحقق ارزشهایی که امام حسین به خاطر آن شهید شده و به پاسداری از آن ارزشها پرداخته باز می باشد. ناچار ما هم در یک مقطعی از تنبیه صدام بالا جبار عقب نشینی نموده و این مهم را به عهده دیرکل گذاشته ایم. البته ما دست از تنبیه او برنداشته ایم، ولی عامل اجرایی این مهم فعلاً دیرکل سازمان ملل است.

قطعنامه ۵۹۸ علاوه بر نکات مثبتی که دارد، نکات منفی و مبهمی نیز دارا می باشد. ولی در طرح اجرایی دیرکل که طبق قطعنامه ۶۱۶ به تصویب شورای امنیت رسید، سعی شده است که نکات مبهم و تا حدودی منفی قطعنامه ۵۹۸ روشن شود، و ما امیدواریم با دقت و رعایت تمامی جوانب امر و با دعوت از کارشناسان و متخصصین و افراد صاحب نظر و اندیشمند و دلسوز به حال ملت و مملکت، و از امت غیور و همه آتیهایی که دل سوز به حال مملکت هستند دعوت بعمل آید تا در این جهاد که چیزی کمتر از جنگ نیست یک تلاش فراگیر و همه جانبه و فعال داشته باشیم، تا از توطئه های جدید استکبار جهانی

امام هستیم و ایشان بارها فرموده اند: که تب جنگ در کشور ما جز با سقوط صدام و حزب بعث آرام نمی گیرد، باید همه در این جهت پیش می رفتند و بنابراین در آن شرایط چاره ای جز ادامه دفاع مقدس نبود و ما نمی توانستیم در چنان شرایطی که همه چیز مستعد وارد کردن ضربات کاری بر حزب بعث بود بخواهیم به مطلب دیگری فکر کنیم. اما از طرف دیگر ما می بایست توان و وضعیت و امکانات خودمان را تست نمایم تا ببینیم آیا می توانیم بر حزب بعث با توجه به

فشارها، ایجاد مشکلات زیاد، حمله به کشتیها و سکوهای نفتی ما که آخرین حمله ای که آمریکا به سکوی نفتی رشادت و رسالت کرد مجموعاً یک میلیارد دلار خسارت بر ما آورد، محدودیتهایی که برای صدور نفت ایجاد شده بود، توطئه جهانی کاهش قیمت نفت، پایین آمدن قیمت دلار همه اینها یک تصویری از وضعیت و بنه اقتصادی ما ترسیم می کند که این وضع نمی توانست ادامه داشته باشد. بهرحال ما قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفتیم، قطعنامه ای که

جلوگیری نمائیم، و در این جبهه نیز نتواند به ما ضربه‌ای وارد سازد. مطمئناً این راه مسیری بسیار سخت و طولانی خواهد بود. صدام مورد حمایت شرق و غرب است و آنها خود متصل به کامپیوترها هستند، قطعاً در این قسمت هم عزمشان جزم است تا بر ما ضربه جدیدی وارد کنند لهذا استفاده از متخصصین و بها دادن به مردم و قرار دادن مردم در جریان پیشرفت کارها و مذاکرات و ضرورت حضور گسترده نظامی مردم در جبهه‌ها و تشویق رزمندگان، از جمله شرایط لازم برای ادامه مذاکره در مورد اجرای قطعنامه ۵۹۸ و امید نسبی برای به نتیجه رسیدن آن می‌باشد.

□ برادر عطاری: موضع رسمی ما اینست که تا بحال اعلام داشته‌ایم و آن این بوده که ما این قطعنامه را هیچگاه رد نکرده‌ایم، بدلیل اینکه دشمن ما در آن شرایط اساساً به دنبال اجرای قطعنامه نبوده، بلکه او به دنبال تحریم تسلیحاتی ما بود و ما به دنبال شیوه اجرایی قطعنامه ۵۹۸ بودیم و با دبیرکل هم در رابطه با شیوه اجرایی به توافق رسیدیم و این عراق بود که در واقع با شک و تردید جلو آمد و فی الواقع شیوه اجرایی قطعنامه توسط دبیرکل را نپذیرفت.

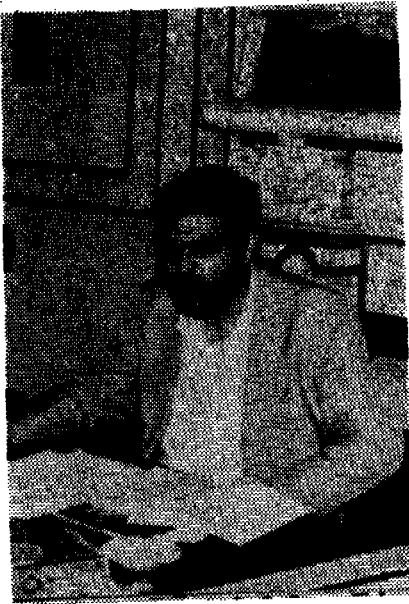


□ برادر زنگنه: در اینجا متذکر می‌شوم که قطعنامه نسبت به قطعنامه‌های قبلی که شورای امنیت صادر کرده بود از نکات مثبت بیشتری برخوردار است. که مواردی چند از آن مطالبی که ایران مطرح می‌کرد در این قطعنامه موجود می‌باشد. یکی تشکیل

کمیته‌ای برای تعیین آغاز درگیری و دیگری محکوم کردن اموری از قبیل بمبارانهای شیمیایی، حمله به هواپیماهای غیرنظامی، حمله به کشتیرانی بی طرف در آبهای منطقه و بمباران مناطق مسکونی، همه اینها نکات مثبتی است که ایران بارها و بارها مطرح می‌کرده است و در این قطعنامه همه این موارد مطرح شده است. قسمتی در مقدمه قطعنامه آمده است، قسمت دیگری که از نظر مامحوری و اساسی است مسئله تعیین کمیته‌ای برای معرفی متجاوز و آغازگر جنگ است. همانطوریکه آقای عطاری فرمودند موضع جمهوری اسلامی ایران رد مطلق قطعنامه نبوده است، بلکه همکاری با دبیرکل جهت تنظیم و طرح اجرایی این قطعنامه بوده که تنظیم این طرح مدتی به طول انجامید. تنها نکته مورد اختلاف این بود که ایران می‌خواست مسئله اعلام متجاوز که خیلی روشن و صریح است و بسیاری از کشورها بطور انفرادی مطرح کرده‌اند که عراق آغازگر جنگ است، این اعلام بصورت دسته جمعی صورت بگیرد و از سوی شورای امنیت مطرح و مورد تصویب قرار گیرد. موضوعی که در پیام حضرت امام مطرح شد پذیرش این نکته بود که قطعنامه طبق آن تسلسل و طرحی که دبیرکل تنظیم کرده، به اجرا گذاشته شود.

قطعنامه در واقع یک محملی است برای ختم این درگیری که می‌رفت بسوی یک درگیری گسترده و وسیع بین المللی در منطقه منجر بشود. این یک محمل خوبی است که می‌شود به آن استناد کرد. از طرف دیگر قطعنامه، مورد تبلیغات دشمنان انقلاب واقع شده بود و خود این تبلیغات گسترده که در طول یک سال انجام گرفت زمینه بسیار مناسبی برای جمهوری اسلامی ایران فراهم کرد، که از آن حجم عظیم تبلیغات یک جا استفاده کند و در واقع حرکت حضرت امام و آن پیامی که ایشان دادند دقیقاً تبدیل به شکستی برای آمریکا و دشمنان انقلاب اسلامی و عراق شد، درحالیکه آنها می‌خواستند آن را به ایران تحمیل بکنند و ما را به عنوان یک کشور جنگ طلب معرفی بکنند، اما حضرت امام از این موقعیت توانستند بهترین استفاده را بکنند و آن را به پلی برای پیروزی تبدیل نمایند، و این یکی از نکات مهم رهبری است، و به عنوان هنر رهبر

قلمداد می‌شود. دقیقاً همانطوریکه آقایان بشارتی و عطاری مطرح نمودند در آن زمان هیچ کشوری و هیچ قدرتی نبود که درصدد اجرای کلی همین قطعنامه مصوب خودشان باشد. یعنی اگر در بستر سیاسی قطعنامه دقت نمائیم آمریکا و ابرقدرتها قصد آن را داشتند که قطعنامه را برای محکوم کردن ایران مورد استفاده قرار بدهند و برای به انزوا کشاندن ایران از آن بهره‌برداری نمایند. بعد آن مرحله‌ایکه آقای بشارتی اشاره فرمودند، یعنی مرحله‌ایکه می‌خواستند تحریم مطلق تسلیحاتی را به اجرا بگذارند. بنابراین کسی درصدد اجرای این قطعنامه نبود. جمهوری اسلامی ایران با این حرکتی که انجام داد کار را به مرحله‌ای رساند که همه توجهات و برنامه‌ریزیها و تمامی سیاستهایی که در جهت محکوم کردن و به انزوا کشیدن ایران بود، اثرش خنثی شد. ایران از اوج فعالیت دیگران استفاده نمود و با حکمت و دقت مقام معظم رهبری توانست از آن پلی که آنها ساخته بودند تا به وسیله آن به بهترین استفاده‌های تبلیغی و سیاسی دست یابند و از آن طریق ایران را تحت فشار قرار دهند بل پیروزی قوی تبلیغاتی و سیاسی درست کند.



□ برادر عطاری: قطعنامه‌های شورای امنیت که فی الواقع از سال ۱۹۸۰ شروع میشود، اساساً عنوان کلی آن درگیری میان ایران و عراق است. به عبارت دیگر شورای امنیت از به رسمیت شناختن جنگ میان ایران و عراق کلاً طفره رفته است. آنها سعی

دارند وضعیت میان ایران و عراق را روشن و اختلافات میان این دو کشور را درگیری تلقی نمایند، گرچه زور در این اختلافات بکار رفته. اما تا زمان تصویب قطعنامه ۵۸۲ که قبل از قطعنامه ۵۹۸ است در زمینه جنگ حتی یک اشاره مختصر هم نشده است. فقط در قطعنامه ۵۸۲ است که شورای امنیت از اقداماتی که منجر به این قضایا شده است یاد می کند. اقدامات اولیه ای که منجر شده است تا این مسائل را مورد بحث قرار دهند، اما به بحث پیرامون مطالب دیگر پرداخته است.

عین قطعنامه ۵۸۲ در این زمینه اینست که: ۱- از اقدامات اولیه ای که سبب برخورد میان ایران و عراق شده متأثر است و از ادامه برخورد های مذکور اظهار تأسف می کند. تا اینجا، قضیه به صورت برخورد مطرح شده است و اقدامات اولیه ای که مشخص نشده که آن اقدامات چیست، در قطعنامه ۵۹۸ که همان قطعنامه ۵۸۲ است که مورد تأکید مجدد قرار گرفته و مطلب جدیدی در آن طرح نشده است ولی در قطعنامه ۵۹۸ برای اولین بار مسأله جنگ میان ایران و عراق مطرح می شود. یعنی مسئله جنگ عنوان شده، و به رسمیت شناخته میشود اما گفته می شود که مناقشه میان ایران و عراق باعث نفی صلح شده است و نهایتاً در این قطعنامه برای اولین بار مسئله مورد بحث قرار میگیرد که هیئتی تشکیل شود که پیرامون مسئله آغازگر این مناقشات بحث و کار کند. یعنی در واقع این تنها مسئله ای بود که سازمان ملل حاضر نمی شد وضعیت جنگ میان ایران و عراق را که به تبع آن می بایست مسئولیت تعیین متجاوز و اقدامات تجاوزکارانه را مورد بحث قرار دهد بپذیرد. این خود مسئله ای است که باید به آن توجه داشت.

□ برادر شرفی: غیر از این مواردیکه آقای زنگنه اشاره فرمودند، که پیروزی بزرگی برای ایران بود و فی الواقع علیرغم انتظارات دیگران برای ایران پیروزی سیاسی به دنبال داشت، چه اثرات دیگری را میشود برای قطعنامه و پذیرش آن مطرح کرد که جدای از جنبه سیاسی به آن

پرداخته شود؟

□ برادر یشارتی: معمولاً ما عادت کرده ایم که همواره پیروزی را در جبهه نظامی ببینیم، در حالیکه پیروزی سیاسی در بعضی جهات از پیروزی نظامی به مراتب بالاتر است. وقتی یک جرّین المللی علیه ما ایجاد نموده اند تا زهر جهت صدای انقلاب ما را خفه نماید، باید راهی را پیدا کنیم که این چارچوب خشک و این محدودیتها را بشکنند، و الا نفعی غرضی است.

انقلاب اسلامی ما فراگیر بوده و باید فریاد آزادیخواهی ملتها در زیر پرچمی که جمهوری اسلامی به احتزاز درآورده است، منعکس گردد. مردم باید به زیر این پرچم جمع گردند و به استصاف خاتمه داده و به ظلم و ستمهایی که ابرقدرتها همواره بر

□ برادر یشارتی: معمولاً ما

عادت کرده ایم که همواره پیروزی را در جبهه نظامی ببینیم، در حالیکه پیروزی سیاسی در بعضی جهات از پیروزی نظامی به مراتب بالاتر است.

کشورهای ضعیف تحمیل کرده اند پایان دهند. اینک ما نیز محدود شده ایم، صدای انقلاب اسلامی هم بتدریج کم و کم تر میشود. بنابراین اگر چه رزمندگان ما به قول معروف سنگ تمام می گذارند و با ایثار جانشان به اعتبار اسلام و تشیع و انقلاب اسلامی می افزایند، اما اگر در جبهه سیاسی محدودیستی ایجاد شود، صدای آنها نمی تواند به دنیا برسد. همواره در کنار هر کار نظامی یک عملکرد سیاسی می باید صورت پذیرد تا انگیزه های این دفاع مقدس را برای مردم دنیا و تشنگان انقلاب اسلامی تشریح کند ما بعد از پذیرش قطعنامه در جبهه سیاسی دستاوردهایی داشته ایم که در طول ۹ سال انقلاب اسلامی بدست نیآورده بودیم. در طول یک ماه

گذشته اگر منحنی سفر هیاتهای سیاسی و غیره را به کشورمان و ارسال پیامها و اتیوه توصیه ها و سفارش ها و تماسهایی که مستقیم و غیرمستقیم شخصتها و زمامداران دنیا گرفته اند تا رابطه خود را با ما گسترش دهند، بررسی کنیم، می بینیم که بی سابقه بوده است. گرچه همیشه ارتباط با کشورهای ارزش و مینانگست، ولی بهر حال اگر ما بخواهیم صدایمان را به دنیا برسانیم آنها وسیله هستند. و به عکس آن اگر محدودیتهایی ایجاد کنند، ما به اهداف انقلاب اسلامی نخواهیم رسید. در سفری که ما در هفته گذشته به کشورهای عربی خلیج فارس داشتیم، اثرات پذیرش قطعنامه را در قول و رفتار و برخورد مسئولین و مردم بخوبی احساس کردیم. آنها غالباً از صدام هیچ دلخوشی ندارند، اما تبلیغات سوئی که دشمنان انقلاب اسلامی به بهانه ادامه جنگ و نیندیرفتن صلح توسط ما به راه انداخته بودند، باعث گردیده تا مردم این نسقاطه سنگسار و نانات قلبی خودشان و آن عشق و علاقه ای که نسبت به انقلاب و اسلام داشتند نتوانند بروز دهند. الآن احساس می شود که این ترس ها از میان رفته و موانع بر طرف شده است. در کشورهای مختلف هم ما این آثار را به گونه ای دیگر احساس می کنیم. منتهی در این شرایط ممکن است یک سوال مطرح شود و یک ابهام پیش آید و آن اینکه ما با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ مستضعفین، محرومین، مبارزین و نهضت های آزادی بخش را مایوس کرده ایم. اینطور نیست. پذیرش قطعنامه ۵۹۸ برای پایان جنگ طولانی بین ما و عراق است. ما هرگز از اصول خودمان عدول نخواهیم کرد و کما کان همانطور که حضرت امام فرمودند: ایران جایگاه و پایگاه و پناهاگاه و ملجاء محرومین و مبارزین خواهد بود، از این نظر ما مشکلی نخواهیم داشت. نکته دیگری که بسیار چشمگیر بود و بعد از پذیرش قطعنامه احساس کردیم این بود که غرض رژیم عراق از جنگ با ایران شکست انقلاب اسلامی بوده و بعد از مدتی که جلوی خیل بنیان کن نیروهای بعث عراق گرفته شد شعار تجزیه ایران را سردادند. ولی در مرحله دوم هم رزمندگان ما توانستند ضربات مهلکی بر بعثون عراق وارد نمایند، ولی هنوز ۲۲۰۰۰ کیلومتر از اراضی ما در

۵ استان در اشغال آنها بوده که اعلام کرد من به نیابت از اعراب می خواهم جزایرتب و ابوموسی را پس بگیرم.

از آن پس همواره شعار صلح طلبی سر می داد. و دنیا هم که مسائل ما را درک نمی کرد و تصویر روشنی از صدام و تفکرات او نداشت بر ما فشار وارد می کرد. مهم اینکه پذیرش قطعنامه ۵۹۸ به همان میزان که برای شرق غافلگیرانه بود برای غرب هم باعث حیرت گردید. و خود صدام نیز سرگیجه گرفت و کارهای مختلف و متضادی که بعد از پذیرش قطعنامه از او دیدیم دلیل بر بی برنامه بودن و غافلگیر شدن او دارد. ۲۴ ساعت سکوت می کند و بعد ۱۰ منطقه صنعتی و تجاری و بعضی مناطق مسکونی ما را بمباران می کند. مجدداً ساکت می شود و آنوقت نیروهای ما در جبهه های میانی و خرمشهر به داخل مرزهای ما می فرستد. بعد که ضربات تلخ و دردناکی بر او وارد می شود، لباس نظامی را با لباس غیرنظامی تعویض می کند و می گوید من قصد دارم جنگ را تمام کنم ولی بعد با تحریک مخالفین و منافقین و حمایت نظامی از آنها ایشان را تحریک نموده و مناطقی را مجدداً به اشغال در می آورد. همه این موارد دلیل بر این است که آنها غافلگیر شده اند. و مهمتر اینکه دنیا از این پس از صدام سؤال می کند، ایران که قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفته، توهم که از آغاز پذیرفته بودی پس چرا به تعرضات خود به ایران ادامه می دهی و این حملات نظامی چه هدفی را دنبال می کند؟

این کار صدام برای دنیا قابل درک نبود. بعد از قبول قطعنامه توسط ایران فشاری که بر ما وارد شده بود به جبهه صدام و بعث عراق وارد شد و ما در سطح بین المللی یک وجاهت و یک وجه خوبی کسب کردیم و بر مبنای اظهارات و اعترافات که اسرای عراقی در جبهه خرمشهر داشتند، آنها می خواستند خرمشهر را اشغال نمایند. آنها هم به لحاظ نظامی شکست خوردند و با جوی که علیه آنها در دنیا ایجاد شد، در ابعاد سیاسی نیز با شکست سنگینی مواجه شدند. آنها قصد داشتند مناطقی را بگیرند و در مذاکرات صلح از موضع قدرت گفتگو کنند، لذا می بینیم که نیروهای زبده خود را به داخل کشور ما فرستند ولی از نظر

*** برادر بشارتی: باز کردن راه کربلا در طول تاریخ به معنای باز بودن حفظ شرافت و حیثیت و اعتبار و ارزشهایی که اسلام مطرح کرده است بوده و می باشد. هدف ما تنها زیارت خشک نبوده، بلکه وقتی راه زیارت کربلا باز باشد یعنی راه تحقق ارزشهایی که امام حسین به خاطر آن شهید شده و به پاسداری از آن ارزشها پرداخته بازمی باشد.**

نظامی شکست می خورند. از نظربین المللی هم که به آنها شکست وارد شد. پس ما با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ علاوه بر اینکه در جبهه سیاسی پیروزی بدست آوردیم، در جبهه نظامی نیز پیروزی فوق العاده ای کسب کردیم. حضور گسترده نظامی مردمی که هم اکنون بیش از یک میلیون نفر هستند امری بی سابقه بوده است. و اکنون آنان با حضور خود در جبهه ها خواستار تضمین اجرای صحیح قطعنامه می باشند تا منافع ما حفظ شود. البته تماس ها و سفرهایی که به کشور ما شد بخشی از اثرات مثبت پذیرش قطعنامه است که همه این ها به پیروزی سیاسی تلقی می شود. که باید در جای دیگری بحث شود و مورد به مورد بدانها اشاره شود. اثراتی که ما می توانیم در کوتاه مدت، میان مدت و دراز مدت ببینیم بدین قرار است. که اولاً: قیمت نفت بطور قطع بالا خواهد رفت. ثانیاً: نیروهای خارجی از خلیج فارس خارج خواهند شد. ثالثاً: بطور حتم وضعیتی که صدام داشت و امیدوار بود که از او حمایت کنند از بین خواهد رفت و به نظر می رسد که دیگر مثل سابق، از او حمایت نخواهند کرد و بطور قطع کشورهای منطقه از این پس به ما توجه خواهند داشت.

□ برادر شرفی: آیا تصویری فرمایید که در جهت تحقق اهداف انقلاب اسلامی مبنی بر صدور انقلاب،

می توان از طریق سیاست درهای با وضیعت حاصل از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ گام موثرتری برداشت؟

□ برادر عطاری: جنگ ما صدور انقلاب نبود که پایان یافتن آن زمینه ای برای صدور بهتر انقلاب باشد جنگ ما یک جنگ دفاعی بود و اگر هم به ما تحمیل نمی شد شروع کننده اش نبودیم. این مصحح است هم در فرمایشات حضرت امام و هم در صحبت های مسئولین کشور. و اگر ما از جنگ دفاع می کنیم، در واقع دفاع از شرافت و ناموس کشورمان می کنیم. طبیعتاً پایان یافتن جنگ در شرایط فعلی زمینه را برای آرامش و امنیت در داخل کشور فراهم می نماید، که عمده نتایج قطعنامه در داخل کشور شامل ایجاد شرایط و موقعیت جدیدی است که فراهم کننده آرامش خاطر برای تجار، صنعتکاران و دیگران می باشد. موج این جریانسانی که ایجاد شد، و این تخریبهایی که بوجود آمد و فشارهایی که به خانواده ها وارد گردید، همین معلولیتها و شهادتها، در عین حال که هر کدام برای خود فلسفه ای دارند و تأثیر اخلاقی و اجتماعی خاص خودشان را دارند ولی نبودنشان یک زمینه آرامش را فراهم می سازد که آرامش هم کارهایی متناسب با خودش را اقتضا می کند.

واقعیت امر اینست که یکی از زیانهای عمده ای که متوجه ما شد در بُعد اقتصادی بود. زبان دیگر فرار متخصمین بود که زیاد علاقه مند به ایمان و درد و رنج - که اینها نیز خواص بسیاری دارد - نبودند. کسی که درد و سختی را تجربه می کند و در کوزان آنها رشد می یابد، و راه کمال را طی می کند. مطمئناً خدا را می یابد. اما بسیاری هستند که این فهم و درک را ندارند و به دلیل شرایط جنگ از مملکت فرار می کنند. بنابراین زمانیکه جنگ قطع گردد، آنها مجدداً بر می گردند. بعنوان مثال بسیاری از شرکتهای خارجی که با ما همکاری داشتند و ما به طریقی به آنها از لحاظ انتقال تکنولوژی احتیاج داشتیم، کشور را ترک کردند و رفتند. مطمئناً آنها هم با قطع جنگ بر می گردند. این موارد را به عنوان نتایج پذیرش قطعنامه می توان برشمرد.

ما خود پذیرش قطعنامه را به اعتقاد ما نباید به عنوان یک پیروزی عظیم مورد بحث قرار داد. واقعیت اینست که ما باید فرا شکست عراق طرح کنیم نه پیروزی خودمان، به عبارت دیگر فشار عمدتاً متوجه عراق است. زمانیکه ما قطعنامه را پذیرفتیم، عراق خلع سلاح شد. و در این شرایط با حقیر، تن به قبول قطعنامه داد. فکرمی کنم نتایج عمده قبول قطعنامه به آرامش مجدد در سطح کشور برمیگردد که عمدتاً با مسئله مهاجرتها و آواره گسهای ناشی از جنگ، غرابها، فرار مغزها مربوط می شود.

□ برادر شرفی: موضع کشورهای عربی را جناب آقای بشارتی فرمودند. ولی جا دارد توضیح بیشتری در مورد اینکه ابرقدرتها چه عکس العملی را در قبال پذیرش این قطعنامه نشان داده اند. در اینجا مطرح بفرمائید، اگر چه تا حدودی به آن اشاره نمودید.



□ برادر زرهانی: همانطور که ما مطرح می کنیم که هدفی از دفاع داشتیم او هم هدفی از شروع جنگ داشت، یکی از روشنترین اهدافش لغو قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر بود که با پاره نمودن آن در ملاء عام و در برابر صفحه تلویزیون خواسته خود را برملا ساخت و هدف دیگر او تجزیه خوزستان و تشکیل حکومت وابسته برای مهار کردن نفت و جدا کردن آن بخش از بیکر

کشور ما بود و سومین هدف او ایجاد تشنج در داخل کشور و نهایتاً سقوط حاکمیت نظام جمهوری اسلامی ایران بود. که البته در بیانات سران رژیم بعث عراق به این سه مورد به کرات اشاره شده است.

بطوریکه ملت ما مشاهده می کنند خوزستان الحمدلله در جای خودش باقی است و یک وجب از خاک ما هم در دست دشمن نیست و اگر هم هست قطعاً قابل باز پس گیری است. حاکمیت نظام هم استحکامش بیش از پیش شده و مشکلات داخلی هم کمتر از سالهای پس از پیروزی انقلاب بچشم می خورد و مردم حاکمیت جمهوری اسلامی را پذیرفته اند و مطلبی که می ماند تا حدودی هم مبهم است مسئله قرار داد ۱۹۷۵ الجزایر است. البته موضع دولت و ملتمان را می دانیم و با فشاری بر اجرای همان تعیین مرزهای بین المللی داریم. بنده تصور می کنم پاسخ این سؤال را همه می خواهند بدانند که میزان با فشاری و استقامت ما در این خصوص تا چه حدی است و برادرانی که در جلسه هستند چنانچه تمایل دارند بفرمایند این قضیه به کجا منتهی می شود؟ آیا مرزهای بین المللی ما مطابق آنچه که در قرارداد ۱۹۷۵ آمده تثبیت خواهد شد؟ و یا اینکه ما در این مورد انعطاف به خرج می دهیم؟

□ برادر بشارتی: جمله ایی باید عرض کنم در مورد اینکه صدام از شروع جنگ چه اهدافی داشت و آیا به اهداف خود رسیده یا نه؟ اولاً که صدام به هیچیک از اهدافش در شروع جنگ نرسیده و میزان خساراتی که به او وارد شده بالغ بر ۶۰۰ هزار کشته، ۲ میلیون نفر معلول، ۱۷ شهر خراب و نیمه خراب و یکصد میلیارد دلار قرض خارجی که بعد از برزیل یکی از بدهکارترین کشورهای دنیا محسوب می شود، و این می تواند تصویری از دستاوردهای صدام در این جنگ ۸ ساله باشد و این امر خوبی مسخره بودن جشن هایی را که صدام در طی هفته گذشته گرفت نشان می دهد. البته بعد از معاهده ارز روم که در زمان قاجار قبل از صدارت امیرکبیر بین ما و دولت عثمانی منعقد گردید قرارداد دیگری بین ایران و همسایه های غربیمان بخصوص عراق منعقد نگردیده است، جز قرارداد الجزایر در سال

۱۹۷۵، که این قرارداد مبنای خوبی است برای رفع اختلافات و حل دعاوی ما. یعنی دولت و مردم ما باید تمام سعی شان را صرف اجرای بدون قید و شرط همین قرارداد نمایند.

سازمان ملل و شورای امنیت و شخص دبیرکل هم روی احیاء و اجرای قرارداد ۱۹۷۵ تأکید دارند. صدام بعد از این جنگ طولانی و بعد از اینهمه کشتار و خرابی چه جوابی برای ملتش دارد؟ و چه چیزی را بدست آورده است؟ جز اینکه این جنگ از ابتدا برای ارضاء حس نخوت و خودخواهی خودش بوده است، بهانه ایی بوده که به دلیل جنگ به سرکوبی مخالفین و عناصر داخلی بپردازد و بعد از سقوط شاه می خواسته خلاء وجود شاه را پر کند. صدام چیزی برای گفتن ندارد. آیا در مرزها اصلاحاتی شده است؟ آیا ایران از مواضع خود دست برداشته است؟ آیا رابطه جمهوری اسلامی نسبت به کشورها ضعیف شده است؟ آیا خودش به وجاهت، قدرت، و صولت در سطح جهانی رسیده است؟ آیا او را در سطح جهانی به عنوان یک فرمان مطرح خواهند کرد؟ مسلماً جواب تمام این سؤالات منفی می باشد. از همه مهمتر اینکه در آخرین روزها هم شکستهای جنیدی بر او وارد شد و با استفاده فراوان از سلاحهای مخرب شیمیایی اگر آبروی کمی هم داشت از بین رفت و طولی نخواهد کشید که ما آثار مثبت این قطعنامه را برای خودمان بیشتر خواهیم دید، و متقابلاً فشارها، تضییقات و شکست های سیاسی نظامی بیشتری بر صدام وارد خواهد شد. حضور همه جانبه و مردمی ما در جبهه و هوشیاری رزمندگان انشاءالله تعالی مجال هیچ توطئه ای را نخواهد داد تا صدام موضع برتری برای مذاکرات صلح نداشته باشد. البته مردم باید هوشیاری خود را حفظ کنند. انشاءالله تعالی بعد از اجرای صلح و آتش بس و عقب نشینی نیروها به مرزهای بین المللی و مبادله اسرا، با هوشیاری مردم همانطور که دنیا همت و تعصب و پایداری ما را در جنگ و دفاع شرافتمندانه از ارزشهای انقلاب اسلامی دید باید پایداری و پایمردی مردم ما را در بازسازی هم ببیند.

حماسه سوسنگرد

رنجبرگل محمدی



اصلی ترین مواضع اجرای این تک به شمار می رفت. پنج مرد جوان که گفته می شد از اهالی سوسنگرد هستند، برای واحد اطلاعات لشکر عراق جاسوسی می کردند. فرمانده لشکر یک دستگاه جیب لند کروزر در اختیار آنان قرار داده بود تا آن پنج نفر به هر جا که دلشان خواست رفت و آمد کنند. چند بار آنان را دیدیم که به راحتی به مقرهای فرماندهی و ضد اطلاعات رفت و آمد می کردند. درین سربازان عراقی شایع بود که این پنج نفر دارای یک باند قاچاق مواد مخدر در استان خوزستان می باشند.

بودم و گروهان یکم (کریم فاضلی) اهل دیوانه عراق فرمانده دسته ما بود.

تمام امکانات تدارکاتی رزمی برای حمله به سوسنگر آماده گشته و کلیه گردانهای پیاده نیروهای خود را با تجهیزات کامل در پشت تانکها، به حال آماده باش صد درصد قرار داده بودند. گروههای اطلاعات عملیات، گزارشاتی مبنی بر احتمال مقاومت از سوی نیروهای ایرانی در حاشیه غربی شهر را برای فرماندهان محابره کرده بودند؛ در این گزارشات به وجود سنگرهای گمنام نیز اشاراتی شده بود و محورهای غربی شهر

من اولین سرباز عراقی بودم که پای در شهر سوسنگرد گذاشتم و تنها کسی هستم که در آن واقعه وحشتناک زنده ماندم؛ واقعه ای که چون رعد غرید و چون برق ناپدید گشت. تندی که در سوراخ خود همه چیز را به آتش کشید و نابود کرد. حماسه ای که اعیان ارتش ما را برانگیخت و از آن پس هیچ سرباز عراقی در این سرزمین خواب راحت نکرد.

من سرباز احتیاط، رحیم طالع، بیست و چهار ساله، دیدور گروهان ۳ گردان فاروق از تیپ ۶ پیاده لشکر ۸ مکانیزه ارتش عراق

واکنون به نفع گروهی به نام خلق عرب کاری کردند. بیشتر افسران و درجه داران ارتش عراق از آنان مواد مخدر خریداری می کردند و آنها با پول بدست آمده در بغداد به خوشگذرانی می پرداختند. اکثر خبرهایی که می آوردند درست و مهم بود و فرماندهان رده های بالا به آنان سخت اعتماد داشتند. حدود یک هفته بود که چندین واحد توپخانه، شهر سوسنگرد را زیر آتش سنگین خود قرار داده بودند. بعد از یک هفته دید بانها خبر دادند که شهر تقریباً خالی از سکنه گشته و تنها تعدادی پاسدار و بعضی از خانواده ها موفق به فرار نشده اند. بلافاصله فرمان حمله به سوسنگرد صادر شد و ما پیش روی به سوی شهر را آغاز کردیم.

طبق خبرهایی که آن پنج جاسوس آورده بودند، قرار بود که شهر بدون مقاومت سقوط کند و تعدادی از بزرگان سوسنگرد به عنوان خیر مقدم جلوی پای ما گاو و گوسفند قربانی کنند، ولیکن نیروهای ما با سه روز مقاومت سخت روبرو شدند. البته گفته می شد که گروههایی هم از شهرهای دیگر استان به کمک اهالی سوسنگرد آمده اند.

بعد از این سه روز فرماندهان تصمیم گرفتند که دو نفر از جاسوسان را به شهر بفرستند تا اطلاعاتی از اوضاع نیروهای موجود در شهر کسب کرده و ارتش عراق را در جریان قرار دهند. دو نفر از جاسوسان با موتور سیکلت به شهر رفتند و از محور شرقی وارد شهر شدند. بهانه آنان برای ورود به شهر، سرکشی به خانه هایشان بود. طی یک آتش بس شش هفت ساعت جاسوسان توانستند خبرهایی از شهر برای نیروهای عراقی بیاورند.

من در پشت یک خاکریز موقت سنگر گرفته بودم که کریم فضلی فرمانده دسته در کنارم قرار گرفت و شروع کرد به صحبت کردن. البته او گاهی با من صحبت و شوخی می کرد. سیگاری روشن کرد و در حالیکه لیخن می زد گفت: «آی پسر، سعی کن زنده بمانی و شهر سوسنگرد را ببینی». پرسیدم: «مگر چطور شده؟ دیگر شهری باقی نمانده که دیدنی باشد.» دود

سیگارش را به صورت فوت کرد و گفت: «همین امشب در یک حمله سنگین تمام نیروهای پیاده به سوی شهر پیشروی خواهند کرد. به تمام واحدهای خمپاره انداز دستور داده شده تا یک ساعت دیگر شهر را زیر آتش خود بگیرند. فرمانده تپ دستور داده است که امشب حتماً باید وارد شهر بشویم.» گفتیم: «مثل اینکه خبرهای جدیدی بدست فرماندهان رسیده است، بخصوص که ما از استعداد دفاعی شهر کاملاً بی اطلاع هستیم. مردم هم که شهر را تخلیه کرده اند و لذا ممکن است که اکنون شهر پر از نیروهای نظامی باشد. در چنین وضعی کار ما بسیار دشوار خواهد بود. حالا بگوییم که چگونه ممکن است ما بتوانیم امشب شهر را به تصرف خود درآوریم؟»

همچنان که لیخن می زد جواب داد: «هیچ نگران نباش بچه جان، من هم اکنون از مقر فرماندهی می آیم. آن دو جاسوس ایرانی از شهر مراجعه کرده اند. آنها می گویند هیچ نیروی منظم نظامی در شهر وجود ندارد. اصلاً ایرانی ها که ارتش ندارند. فقط تعدادی پاسدار و تعدادی غیرنظامی از شهر دفاع می کنند. حتی آنها می گفتند که هنوز هم شهر کاملاً خالی از سکنه نشده است و تعداد زیادی زن و بچه در شهر باقی مانده اند.»

گفتم: «پس چگونه آنها توانسته اند این همه تلفات به ما وارد کنند؟ آنها تاکنون بیش از بیست تانک ما را با موشک تاو منهدم کرده اند، تعداد زیادی از نفرات پیاده ما تاکنون به دام سنگرهای کمین آنها افتاده و قتل عام شده اند. اکنون سه روز است که ما با تمام قوا برای تسخیر این شهر کوچک معطل هستیم. حالا تومی گویی که هیچ نیروی نظامی در شهر نیست؟ پس اینها کیستند؟» جواب داد: «خب معلوم است، ما از اول درست عمل نکرده بودیم. ما باید اول سنگرهای کمین را منهدم می کردیم، بعد دست به پیشروی می زدیم. این انفجارها و تیراندازی ها را می شنوی؟ کماندوهای هستند که دارند سنگرهای کمین را منهدم می کنند. البته کار آسانی نیست، لیکن نتیجه خوبی دارد.» گفتم: «خب گیرم که

سنگرها منهدم شدند، موشک های تاو را چه می کنید؟ آنها هیچ تانکی را سالم نخواهند گذاشت.» سیگارش را زیر پا له کرد و گفت: «و اما موشکهای تاو، طبق آخرین خبر آنها چند موشک بیشتر ندارند. از عقبه جبهه نیز کمک خواسته اند، ولی هنوز جواب مناسبی نرسیده است. چرا که بعضی از فرماندهان ارتش به دستوری صدر این منطقه را به عنوان خاک سوخته اعلام کرده اند. اما آن طوریکه خبر آورده اند گروهی از ارتشی های متعهد خود را به سوسنگرد رسانده اند که این موشکها توسط آنان پرتاب می شود. تعدادی از آنها هم کشته و زخمی شده اند و کار شهر امشب تمام خواهد شد. فکر کنم که تا نیمه های شب ما در شهر سوسنگرد باشیم.»

در حالیکه با دوربین شهر پر از دود و آتش سوسنگرد را زیر نظر داشت گفت: «جاسوسها می گویند که در سوسنگرد می توانید با بزبایی بساط عیش و عشرت و کامجویی، روزهای خوشی را در پیش داشته باشید. خلاصه سعی کن زنده بمانی. در سوسنگرد می توانیم خستگی جنگ را از تن خود بیرون کنیم.»

با پرخاش گفتم: «چه می گویی سرگروه بان؟ خجالت دارد. کامجویی از کی؟ آنها که گروهی زن و بچه بی دفاع عرب هستند. مگر شعار ما و حتی انگیزه ما از حمله به ایران، نجات خلق عرب از سلطه حکومت ایران نبوده است؟ هیچ می دانی که اگر این موضوع بگوش فرماندهان برسد چه بلایی بر سرت خواهند آورد؟» خنده بلندی کرد و محکم روی شانهم زد و گفت: «عجب آدم ساده ای هستی. تو که می گویی اهل کربلا هستی، شنیده ام که اهالی کربلا مردمانی زیرک هستند! آخر پسر جان نجات خلق عرب یعنی چه؟! اهمیت حمله به ایران خیلی بالا تر از این حرفهاست. موضوع نابود ساختن انقلاب ایران است. وگرنه فرماندهان ارتش خیلی بیشتر از من در این سرزمین به فکر خوشگذرانی هستند. بالا دست را آماده کن، سوسنگرد در انتظار ماست.»

از شنیدن حرفهای کریم فضلی غرق در

حیرت شده بودم. احساس اینکه تا حالا فریب خورده و آلت دست قرار گرفته‌ام زنجم میداد. تازه می فهمیدم که تا اینجا هم از روی جنازهٔ صدها و شاید هزاران عرب گذشته و به سوسنگرد رسیده‌ایم.

به محض صدور فرمان حمله، سیلی از نیروهای عراقی از خاکریزها به سوی شهر سرازیر گشت. وقتی به سنگرهای کمین رسیدیم، مشاهده کردیم که کماندوها کار خود را انجام داده و تمام سنگرهای کمین را منهدم کرده بودند. لیکن از جنازه‌های فراوانی که از کماندوها بر روی زمین ریخته بود معلوم شد که با مقاومت شدید سنگرهای کمین روبرو شده‌اند.

ما خیلی زود به دیوارهای شهر رسیدیم. پشت دیوار شهر نیز مقاومت مختصری از سوی ایرانیان به عمل آمد، لیکن با دادن تعداد اندکی گشته و مجروح وارد شهر شدیم. چون من دیدور بودم زودتر از دیگران وارد شهر شدم. سرتاسر شهر از جنازه زنها و بچه‌هایی که در اثر اصابت ترکش گشته شده بودند انباشته گشته بود.

عده‌ای از زنها نیز در حالیکه کودکان خود را در آغوش داشتند به این سو و آنسو می دویدند و صدای شیون و فریاد از هر سو شنیده می شد. تمام مدافعان شهر کشته شده و یا به شدت جراحت برداشته بودند. زنان و کودکان وحشتزده به هر طرف که فرار می کردند با نیروهای ما روبرو می شدند. درکنار پیاده‌رو مادر و دختری را دیدم که در کنج دیوار پناه گرفته‌اند. یک کودک تقریباً دوساله در آغوش مادر جیب می کشید. خوب که دقت کردم دیدم دست کودک قطع شده و مادر با یک کهنه جای قطع شده را برای جلوگیری از خونریزی بسته است. صدای انفجار و رگبار مسلسل هنوز هم قطع نگشته بود. خیلی از زخمی‌ها در حال جان دادن بودند. کماندوها با شتاب بر مغز آنان تیر خلاص شلیک می کردند. بی اختیار به طرف مادر و دختر رفتم. دخترک به سرعت خودش را پشت مادرش پنهان کرد. با مهربانی گفتم: «از من ترسید، کاری با شما ندارم، منم مثل شما عرب هستم. اهل

کربلا، آمده‌ام به شما کمک کنم. اجازه می دهید کودک شما را به واحد بهداری منتقل کنم؟ در آنجا کودک شما را معالجه خواهند کرد.» دختر کاملاً در پشت مادر پنهان شده و مادر نیز کودک مجروحش را محکم در آغوش می فشرد. در حالیکه شراره‌های خشم از چشمانش شعله می کشید گفت: «برو کنار خبیث، عرب بودن تو برای ما هیچ اهمیتی ندارد. و مسلمان بودن را باور نداریم. لازم نیست که شما کودک مرا معالجه کنید. اول بچه‌های ما را تکه تکه می کنید، بعد برایمان اشک می ریزید و دلسوزی می کنید؟ از ما دور شو بی شرف، از ما دور شو متجاوز.»

به شدت شرمگین شده بودم و از خودم بدم آمده بود. سرم را به زیر انداختم تا بار دیگر چشمان مظلوم آنان را نبینم. در همین موقع لند کروز درکنار توقف کرد و سه نفر از آن پنج مرد جاسوس به سرعت پیاده شدند. به طرف زن حمله کردند، یکی از آنها دخترک را با زور به طرف لند کروز برد، و دیگری کودک مجروح را از آغوش مادر جدا کرد و محکم به زمین کوبید. کودک در یک آن جان داد. مادر فریادکنان به سوی کودک رفت، یکی از جاسوسان به مادر حمله کرد و در حالیکه او را روی زمین می کشید به داخل لند کروز انداخت. مادر فریاد کشید: «دستم را رها کن جاسوس، گم شو، خائن، وطن فروش، بی غیرت، قاتل، اجنبی پرست.» همگی سوار شدند، مادر در حالیکه فریادهای جان خراش در حلقوم داشت، مشت‌های محکم خود را به شیشه لند کروز می کوبید و چشم از جنازه خون آلود کودکش که درکنار جوی افتاده بود بر نمی داشت. هنوز صدای خشم آلودش در گوش جانم طنین انداز است که می گفتم: «عرب بودنت برای ما هیچ اهمیتی ندارد، و مسلمان بودنت را باور نداریم.» راستی آن جاسوسان با من چه فرقی دارند. فکر کردم که تمام انسانهای پست در این واقع یک وجه مشترک دارند. نه عرب هستند و نه مسلمان، آخرین کودک چه جرمی مرتکب شده بود که عربهای آن

سوی مرز دستش را قطع کردند و جاسوسان عرب این سوی مرز سرش را به زمین کوبیدند و مغزش را متلاشی کردند. آیا این کشته‌ها که در خیابانهای سوسنگرد به خون خویش غلنیده‌اند عرب نبودند؟ غبار غم بر چهرهٔ رنگ پریدهٔ کودک نشسته بود. و چشمانش که از وحشت باز مانده بودند در زیر گرمای خورشید طراوت خود را از دست می دادند. نتوانستم جلوی خود را بگیرم، در کنار جنازهٔ کودک نشسته و گریه می کردم، که سنگینی دستي را بر شانه‌ام احساس کردم و بعد صدای گروهان کریم فضلی که نفس زنان می گفت: «احق نشستی برای یک بچهٔ مرده گریه می کنی؟ بلند شو بید بخت، بلند شو که از قافله عقب می مانی، بلند شو که در زیر تمام این سقفها ثروتی عظیم نهفته است. طلا، پول، تلویزیون، یخچال، یالاً بلند شو، حماقت نکن، من یک کامیون هم پیدا کرده‌ام، اگر کمک کنی حاضریم همه چیز را با تو شریک باشیم.» مقداری زینت آلات زنانه را با ولع در جیبش جابه جا می کرد و من بی اعتنا روی زمین نشسته بودم که فریاد کشید: «بلند شو احق و گرنه از عملکردت گزارش می دهم تا به جرم جیان بودن اعدامت کنند.»

چند نفر سرباز با عجله یک کامیون را بار می کردند. من نیز به دنبال گروهان فضلی به طرف یکی از کوچه‌ها حرکت کردم. سپیده صبح دمیده بود که تمام شهر به تصرف ما درآمد. هوا که روشن شد، نوشته‌های روی دیوارها نمایان گشت. اکثر عبارات با عجله و سرعت بر دیوارها نوشته شده بود. بر سر در چند خانه نوشته بودند (امانت الله و رسوله) تم به لرزه افتاد. خدایا ما چه کرده‌ایم؟ وای بر ما. به امانات خدا و رسول خیانت می کنیم و نامش را نجات خلق عرب می گذاریم. به یادم آمد که یک سرهنگ ضد اطلاعات در سخنرانی خود می گفت: «ایرانیان مجوس هستند، آتش پرستند و مخالف قرآن و اسلام.»

به اطراف که نگاه کردم همه چیز را در حال سوختن و ویرانی دیدم. مسجد، حسینیه، خانه، مدرسه، مغازه‌ها و جنازه‌ها.

سلامت روانی

انواع سازمانهای مختل روانی

۱ - سازمانهای ناتمام

وقتی محرکی به وجود می‌آید و این محرک توسط انسان جذب میشود، مداری از سازماندهی شروع به فعالیت می‌کند. هر مداری از سازماندهی دارای مقداری از انرژی است که باعث به اتمام رسیدن مدار میشود. معمولاً محرک، با انرژی که در نزد انسان دارد، میزان انرژی لازم برای سازماندهی را تعیین می‌کند. محرکهایی که ارزش مثبت و یا منفی بالایی دارند، انرژی زیادتری را بخود اختصاص میدهند. هنگامی که مدار سازماندهی شروع بکار می‌کند، این انرژی باعث میشود تا مدار مربوطه به سرانجام برسد و در آخرین مرحله، یعنی انطباق انرژی مربوطه تخلیه شده و آرامش روانی به وجود می‌آید.

اگر مداری کامل نشود و آخرین مرحله آن یعنی انطباق به وقوع نپیوندد، این مدار «ناتمام» باقی خواهد ماند. وجود مدار ناتمام به این معنی است که انرژی تخلیه نشده‌ای در سازمان روانی انسان باقی مانده است. این انرژی تخلیه نشده، اگر بنحوی تخلیه نشود و مدار مربوطه کامل نگردد، بعنوان یک عقده روانی مشکل زا خواهد شد. کودکی که از دوستش کتک خورده و

همین امر محرکی شده برای پیدایش مداری که در نهایت به رفتار برخاشگرانه منتهی میشود. اگر این مدار کامل نشده و کودک به نحوی خشم خود را تخلیه نکند، این خشم، انرژی نهفته‌ای میشود که خود نوعی عقده روانی بشمار می‌آید. دانش آموزی که علیرغم دانستن یک مطلب در کاری متهم به ندانستن شده و همین اتهام مداری را در درون وی بوجود آورده تا از خود رفع اتهام کند، در صورتی که نتواند این مدار را تکمیل کرده و تخلیه روانی شود، این مدار ناتمام برای او مشکل زا خواهد بود.

از این مدارهای ناتمام در زندگی انسان فراوان دیده میشود؛ انسان در روز با تعداد زیادی از مواقع - که باعث ناتمام ماندن مدارهای روانی وی میشوند - برخورد میکند. این برخوردها که باعث ناتمام ماندن مدارهای روانی میشوند در اصطلاح «ناکامی» گفته میشود. ناکامی برای انسانی که بصیرت عقلانی دارد، بزودی حل میشود و انرژی باقی مانده در مسیری دیگر بکار می‌افتد ولی برای انسان در سطح نفس اماره، در صورتیکه بوسیله تکمیل کننده‌های جانشین حل نگردد، به سادگی حل و رفع نخواهد شد.

تکمیل کننده‌های جانشین، وظیفه تکمیل کردن مدارهای ناتمام را بهعهده دارند. دست خلقت برای حفظ انسان از

تهدیدهای جدی برخاسته از ناتمامی مدارها، تدابیری اندیشیده تا انرژی باقی مانده به مصرف رسیده، فرد را آسوده نماید. مهمترین تکمیل کننده‌های جانشین عبارتند از:

الف - خیالپردازی

انسان به کمک خیالپردازی بسیاری از مشکلات خویش را می‌تواند حل کند، کودکی که نتوانسته است در عمل خشم خود را بر روی دوستش تخلیه کند، در عالم خیال گردش را خرد می‌کند. او در تخیل خویش انتقام خویش را سخت ترمی گیرد. اگر قرار بود در واقعیت تنها به پیچاندن دست حریفان اکتفا کند، اکنون دیگر به آن پیچاندن اکتفا نمی‌کند، بلکه آنچنان او را بلند می‌کند و به زمین میکوبد که دیگر یارای برخاستن برای او باقی نماند. انسان این نوع افزایش را برای جبران تفاوتی که در دروش تخلیه هیجانی وجود دارد، بکار می‌گیرد. یعنی در عالم واقع تنها نواختن یک مشت بصورت حریف میتواند تمامی انرژی ذخیره شده را تخلیه کند در حالیکه نواختن همان مشت در حالت خیالپردازی، چنین خاصیتی ندارد، بلکه در عالم خیال باید انتقام کشی سخت تر انجام پذیرد.

بسیاری از امیال و آرزوهای انسان محصول چنین تخلیه‌ای است. سیاستمداران ورشکسته، انتقام کشی خود از حریف را با کمی از شواهد عینی در آمیخته و چنان معجزونی از آن میسازند که تنها برای خودشان دلخوش کننده و تخلیه کننده است. کسانی که دنبال چنین سیاستمدارانی می‌روند، در واقع به دنبال کسی میگردند تا بتواند در خیال، بهتر از خودشان از حریف انتقام بکشد. هر کسی در حرفه خویش و در حیطه زندگی خود به نحوی مدارهای ناتمام روانی خویش را به کمک بعضی از خیالپردازیها تکمیل مینماید.

ما از لحاظ روانسی نیاز به رویا داریم. اگر ما را از خواب محروم کنند، از لحاظ روانی دچار آسیب جدی خواهیم شد ولی اگر از رویا محروم کنند، دچار اختلال روانی خواهیم گشت. یکی از علل مهم رویا نقش تکمیل کنندگی آن برای مدارهای ناتمام در سازمان روانی انسان است. رویا علاوه بر اینکه نوعی تخلیل در خواب است، کارکردی مهمتر از تخلیل را نیز دارا است. تخلیل معمولاً در چهارچوب صورت حسی شناخته شده برای انسان انجام میگردد و در آن تلاش میشود این چهارچوبها زیاد شکسته نشود. در حالیکه این مقدار از خیالپردازی تنها شامل بخش کوچکی از جهان روانی ما میشود. ما به دلیل داشتن ذخیره‌ای از دانشهای غیرتصوراتی که قابلیت تبدیل بصورت خیالی را ندارند، ناگزیر از استفاده از وسیله‌ای هستیم که مدارهای ناتمام در این دو محیط را نیز تکمیل نمایند. لذا رویا با انعطاف پذیری فوق العاده خود و با استفاده از صور سمبلیک میتواند نیاز ما را در این زمینه مرتفع نماید. یعنی رویا نوعی خیالپردازی آزاد و با زبان خودآگاه و ناخودآگاه انسان است، در حالیکه خیالپردازی عمدتاً زبانی خودآگاه و قابل فهم و انتقال دارد. در رویا انسان به فراوانی از سمبل استفاده می‌کند، سمبلهایی که مقصود ناخودآگاه وی را برآورده سازد. بسیاری از رویاها که برای انسان عادی قابل تفسیر نیستند و در آنها از نشانه‌هایی استفاده شده است که آن نشانه‌ها در معنای رایج خود هدفی را روشن نمی‌نمایند، در واقع نوعی تکمیل مدارهای روانی ناتمام بشمار می‌آیند. ما در عالم رویا نه تنها از طریق خیالپردازی انرژی‌های ناتمام خود را تخلیه می‌کنیم، بلکه به کمک همین رفتارهای سمبلیک نیز چنین کارکردی را بدست می‌آوریم. درک زبان سمبلیک رویا برای هر فرد از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. اگر بتوانیم شخصیت ناخودآگاه فرد را بشناسیم، تا حدودی میتوانیم به زبان رویاهای وی نیز پی ببریم. این زبان شخصی یا زبان رویا آنگونه‌ای که معبرین بکار می‌برند و به کمک آن رویاها را تعبیر می‌نمایند، تفاوت دارد. شناخت این دو زبان بطور متوام و همزمان رویاهای انسان را

معنی دار می‌سازد. عبارت دیگر بخشی از رویاهای مختلط و آشفته که در اصطلاح قرآنی به اضغاث احلام معروفند، کارکردی تکمیل کننده دارند هر چند که این قاعده از رویاهای صادق نیز منسوب نیست.

برای روشن شدن مفهوم تکمیل کنندگی رویا می‌توان به رویاهایی - که نتیجه عملی به دنبال دارند - مانند رویاهایی که باعث اختلام می‌شوند، توجه نمود.

ح - اهداف انحرافی

مدارهایی که به نحوی ناقص مانده‌اند، گاه یا تفسیر انرژی خود را تخلیه می‌نمایند. مردی که از دست کسی عصبانی شده و در واقع می‌خواهد محکم به گوش وی سیلی بزند، این ناراحتی خویش را در اطاق تخلیه کرده و در را محکم بهم می‌کوبد و یا اینکه با خشم تمام مشت وی را لگد به در و دیوار می‌کوبد. این نوعی انحراف از هدف اصلی و انتخاب هدفی دیگر است و باعث تخلیه هیجانی انسان می‌شود. چنین عملی در سطح نفس اماره مقرون به سلامت است. اگر مداری همچنان خود را تخلیه ننماید و به شکل عقده باقی بماند، آسیب آن بیشتر از زمانی است که فرد با کوبیدن مشت به در و دیوار لگدی به دیوار، آن را تخلیه نماید. با دخالت عقل،

*** معمولاً افرادی که از تعارضات روانی رنج می‌برند، کسانی هستند که در اصل قدرت انتخاب و اعتماد به انتخابهای خویش ندارند. بهترین شیوه برای این افراد افزایش خودآگاهی و رشد قضاوت‌های عقلانی است.**

در صورتیکه فرد با خودآگاهی کظم غیظ کرده و خود را کنترل نماید، همین امر نوعی رشد دادن عقل در مقابل هوای نفس است. البته باید توجه داشت که این کار تنها از افرادی بر می‌آید که باوقه‌ای از حضور عقل را در درون خویش تجربه کرده و آثار آن را

بشناسند. انتظار کنترل معقول هیجانات انرژی‌های ناتمام از فردی که عقل نمی‌شناسد، انتظاری نامعقول است.

در اینجا لازم است نکته‌ای پیرامون نقش مادر در تأمین سلامت روانی کودک گفت شود زیرا معمولاً یکی از اهداف انحرافی برای کودک، مادرینه شمار می‌آید. در واقع مادر مانند کیسه بوکسی در مقابل فرزند خویش عمل می‌نماید. فرزند بسیاری از مدارهای ناقص خویش را به وسیله مادر تکمیل می‌کند؛ اگر از دست پدر عصبانی شود آن را بر سر مادر تخلیه می‌کند، اگر به نوعی تحقیر شود آن را با مادر خویش مرتفع می‌سازد و یا اگر در زمینه‌ای مردد بماند و نتواند تصمیم بگیرد یعنی در واقع مداری را نتواند تکمیل کند به نزد مادر پناه برده و تکمیل آن را از مادر می‌طلبد. خلاصه امر اینکه مادر با داشتن خصوصیات عاطفی ویژه، ملجا و مرجع خوبی برای کودک به شمار می‌آید. این التجاء و رجوع برای آدمی سالها ادامه می‌یابد. به نظر من یکی از دلایلی که باعث تأکید ارزشمند اسلام بر روی مادر شده، نقش بسیار مهم او در تأمین سلامت روانی کودک است. کودک آسیبی را که از فقدان مادر می‌بیند هرگز از فقدان پدر نخواهد دید و از اینجا اهمیت نقش مادر در تأمین سلامت روانی کودک می‌توان دریافت.

«تصحید» در اصطلاح روان‌شناسی نوعی تکمیل کردن مدارهای روانی به شمار می‌آید. فرد وقتی هدف خاصی برایش قابل وصول نیست، تعبیر مسیر داده و به نحو دیگری به هدف می‌رسد. دانش آموزی که نمی‌تواند از طریق درس خواندن شخصیت خود را به بروز برساند، با انتخاب روشی ساده‌تر مثلاً با پوشیدن لباسی خاص و یا آرایش ویژه سعی می‌نماید به نحوی خود را مورد قبول گروه و یا دسته‌ای قرار دهد. او مدار نیازمندی به توجه دیگران را اینگونه تأمین می‌نماید و یا با انتخاب شغل و حرفه‌ای، موفقیت خود را در آن زمینه نشان می‌دهد.

تکمیل کننده‌هایی که در بالا به سه دسته کلی آنها اشاره شد، تدابیری هستند که نفس آدمی را برای کسب تعادل روانی به کار می‌برد. تا انرژی‌های تخلیه نشده را به نوعی تخلیه کند و خود را از آسیب خویش

محفوظ بدارد. ولی وقتی مداری ناتمام، فرصت تکمیل نیابد و امکان اتمام نداشته باشد، در اینصورت بیماریزا شده و باعث بوجود آمدن ناهنجاری می شود.

۲ - سازمانهای معیوب

هر سازمانی اهدافی خاصی را دنبال می کند که با رسیدن به آن، اهداف تخلیه روانی صورت می پذیرد. برخی از افراد به دلایل گوناگون که یکی از مهمترین آنها تعلیم و تربیت نادرست است، در سازماندهی روانی خویش مدارهایی را به وجود می آورند که مقصود آنها را برطرف نکرده و آنان را در اضطرابی دائم قرار میدهد.

برای مثال افراد هیستریک معمولاً برای جلب توجه دیگران با استفاده از واکنش تبدیلی سعی در بیمار جلوه دادن خود می کنند. این افراد در زندگی خویش آموخته اند که بیماری یکی از راههای جلب توجه اطرافیان است. کودک وقتی محبت کافی از والدین خویش دریافت نمی کند، درحالی که در شرایط بیماری مورد توجه و مراقبت بیشتری قرار میگیرد، این خود نوعی تمایل فرد را برطرف بیمار شدن برمی انگیزد. کودک گاه خود به زبان میگوید که خیلی دوست دارم مریض بشوم، این خود نشانه ای از بوجود آمدن مداری معیوب است. این مدارزی است بخودی خود ناهنجار و لکن وقتی شدت میگیرد، تبدیل به بیماری میشود و مراجعه به روانشناس و روانپزشک را ضروری میسازد.

خانمی که از اندیشه یک گناه زنج میبرد، با وسواس شدید شستشو، سعی در خلاصی از این احساس میگرد؛ او در واقع در مداری معیوب قرار گرفته بود. و راهی بجز شستشو برای خلاصی خود نیافته بود، درحالی که میتوانست روشی دیگر را جستجو کند و مدار به وجود آمده را از طریق بهتری تکمیل نماید.

مدارهای معیوب در زندگی انسان بسیارند. زن یا مردی که از تماس جنسی مشروع نیز خودداری می کند، در واقع در مداری معیوب قرار گرفته. گاه اینگونه افراد با تشبیه به زهد و تقوا به عمل خویش صورتی مقدس می بخشند. اگر این عمل با خودآگاهی و قضاوت عقلانی مسلم همراه

باشد، خودنوعی سازندگی است ولی وقتی حقیقت چنین امتناعی، ترس از تماس باشد و فرد خود را مجبوره دوری بیابد، در واقع عمل او عین اطاعت از هوای نفس است. همچنین افرادی که خود را از لذت مصاحبت و معاشرتهای مشروع محروم میدارند و در واقع تسلیم جبر درونی خویش

چهارم - چه بسا افراد بسیار زیادی وجود دارند که با یک یا چند ملاک از ملاکهای سلامت روانی تطبیق ندارند. اینان ناهنجار بشمار می آیند ولی وجودشان مشکل زا نیست.

برای دوری از افراد میگردند، اینان نیز دچار مدارهای معیوبی گشته اند که خود موجب ناهنجاری است.

۳ - سازمانهای متعارض

گاه دو یا چند سازمان روانی در تعارض با یکدیگر قرار میگیرند. مثلاً در انتخاب بین چند هدف مردد بودن نمونه ای از این تعارضات است. تعارض ممکن است در عمل حل شود ولی سازمانهای متعارض همچنان در تعارض باقی بمانند. کسی که در خرید بین چند چیز مختار بوده ممکن است بالاخره یکی از آن اشیاء را انتخاب کرده و خود را خلاصی نماید ولی این ظاهر کار است. برخی مواقع او سالیان متمادی را در حسرت انتخاب خویش میگذراند. او پیوسته میاندیشد اگر فلان را انتخاب می کردم، امروز چنین میشد. این شخص در واقع در تعارض سازمانهای روانی خویش محصور است معمولاً تعارض در مورد هدف خارجی چندان پدیدار نیست زیرا عالم خارج خود را معطل تعارضات انسان نمی کند و مسیر خود را طی مینماید ولی آنچه که در واقع باید داشت، تعارضی است که در درون فرد به وقوع می پیوندد. دوشیزه ای که اکنون استاد دانشگاه است، از تعارض زمانی که خواستگاری برای او آمده و او از بین ازدواج و ادامه تحصیل دومی را برگزیده بودن ناراحت و دلپریش

است. او آرزوی کند که یککاش آن را انتخاب میکرد. سازمانهای متعارض گاه انرژی بسیار زیادی را صرف خود میکنند. معمولاً افرادی که از تعارضات روانی رنج می برند، کسانی هستند که در اصل قدرت انتخاب و اعتماد به انتخابهای خویش ندارند. بهترین شیوه برای این افراد افزایش خودآگاهی و رشد قضاوتهای عقلانی است.

۴ - عدم سازماندهی

انسان به مقتضای سن خویش ناگزیر از یکبار انداختن مدارهای جدیدی از سازماندهی است، تا بتواند زندگی معمولی خود را استمرار بخشد. نوجوان در سنین ۱۱ و ۱۲ سالگی به بعد میباید ارتباط خویش را با خانواده ضعیفتر کرده و ارتباط خویش را با همسالان افزایش دهد. این مقدمه ای است برای پیدایش ویژگیهای لازم برای استمرار حیات مستقل.

اگر فردی به هردلیلی مدار لازم برای چنین سازماندهی را فعال نسازد یا بعبارتی اساساً محرکهای لازم برای چنین عملی را جذب و سازماندهی ننماید، لذا دچار نوعی رکود و تشبیه میشود که ما به آن عدم سازماندهی می گوئیم: «تشبیه و بازگشت» که اولی به استقرار فرد در یک مرحله از رشد و عدم وصول به مراحل بالاتر و دومی به تنزل شخصیت به سطح پایین تر از آنچه بیرون بوده اطلاق میشود، خود از نتایج عدم سازماندهی بشمار می آیند.

مرد ۴۰ ساله ای که هنوز به هنگام اذیت و آزار دیگران مادرش را صدا میزند، دچار تشبیه و بازگشت شده است. او ممکن است در اثر رسیدن به مداری ناتمام و یا مداری معیوب قادر به گسترش شخصیت خویش نباشد و مراحل مورد لزوم را طی ننماید. این فرد در واقع به مرحله ای رسیده است که محرکهای لازم را به نحو مطلوب جذب نمیکند و سازماندهی نمی نماید.

در مجموع بیماری محصول سازماندهی مختل می باشد، خواه این اختلال ناشی از اشکالات عضوی و عصبی باشد و خواه به دلیل وجود محرکهای روانی یا بعبارتی محرکها فائقه شناسال صورت پذیرد. بوجود آمدن اختلال در هر بخشی از سازمان روانی و عضوی انسان، نوعی ناهنجاری خواهد بود.

قسمت دوم

بعد هم که وسایل بازی و اسباب مختلف را دیده زود برایش کهنه میشود تازه ای می طلبد.

کودک اول با همان اشیاء موجود در محیط خود هر روز آنها را همچون بت عباره زندگی درمی آورد و در آنها تغییراتی میدهد. مثلاً اگر یک پر، یک برگ و یا هر چیز دیگری او بدهید، می بینید آنها را به چند شکل در می آورد و با هر شکل، فکری دارد و نشاطی دارد و شروع به خندیدن می کند.

اقا کودک دوم را بساید طراح اسباب بازیها فرمان بدهد و مادرش او را به ترکیب و تجزیه اسبابها وادار کند تا کاری کند.

تفاوت این دو کودک در این است که: آن کودک اولی همه چیز برایش وسیله است، حتی با انگشتانش نیز شروع به بازی می کند و حرکات عجیب و غریب از خود درمی آورد، یعنی: این کودک با همه وجودش و بویژه با دلش زندگی می کند، اما آن کودکی که مرتب بهانه می گیرد و ابزار و وسایل می خواهد، فقط با چشمش زندگی می کند و کودکی که با چشمش زندگی کند خیلی خرج دارد.

حالا یک مربی که بخواهد خوراک به چشم آن بچه بدهد، مرتب باید داد بزند: وسیله، ابزار، امکانات لازم است و ما هم بگوییم امکانات نداریم.

ولی آن کودک دیگر، کودکی است که دلش زنده است. به سیمای مربی که نگاه می کند چیز تازه ای می فهمد. هر روز به همین شکل نگاه می کند ولی هر بار چیز تازه ای می بیند و می آموزد و می فهمد. به هر چیز که نگاه می کند از یک جهت خاص به آن نگاه می کند و نکته تازه ای درمی یابد. پس در اینجا اگر مربی دریابد که کارش با قلب بچه است، دیگر با کمیت و کیفیت قضیه کاری ندارد، الا فلذ کردن و حرکت دادن قلب کودک.

حرکت قلب مسأله مهمی است یعنی توجه قلب او، عاطفه قلب او، خواست قلب او، نیت قلب او، قصد قلب او، پاور قلب او، نشاط و امید قلب او.

در اینجا باز مواردی پیش می آید که احتیاج به طرحهای عملی دارد و در همین موارد جای کار نافذ مربی است.

مربی، هیچیک از اینها که گفته شد به من مربوط نیست، بنابراین فایده اش چیست؟

وقتی می گویم «مربی»، کلمه «مربی» را بطور عام بکار می گیریم؛ و مصداقش آنکه مربی خدا است، مربی رسول اکرم (ص) است، مربی ائمه هداة است، مربی عالم عامل است و مربی هر مؤمنی می تواند باشد که دیگران به ایمان و عمل صالح او ایمان دارند.

مربی میتواند پدر خوب، مادر خوب، خواهر و برادر بزرگتر باشد. در نتیجه زمانی هم که گفته می شود «مربی مدرسه» با این مصداقها که گفته شد هیچ تفاوت ندارد. تنها مواضع این افراد با یکدیگر فرق دارند، همانگونه که موضع پیغمبر با خدا تفاوت دارد. با آنچنان موضعی که فرضاً «پدر خوب» با «رسول خدا» تفاوت دارد.

ولی نکته اساسی همان است که در حقیقت همه برای آن کار می کنند که نقش مربی را عامل صلاح کنند.

یعنی: اگر در حال حاضر به دلخواه خودش کار می کند، در جهت اصلاح منطقی، که هم راستا با خواست خدا است هدایت کنند.

پایگاه نفس «قلب» است گفتیم که یک نفر روی «قلب»، روی «درون» کار می کند، یکی هم روی «بیرون افراد» کار می کند.

آن کس که روی «بیرون» کار و فعالیت می کند آنقدر ابزار و وسایل می خواهد تا کودک بتواند از بیرون به درون خودش اثرات را منتقل کند ولی یک مربی زیرک و دانا، از ابتدا روی به قلب فرزند می کند و بر قلب او اثر می گذارد او قلب را می چرخاند که موفق است و کارش هم سهل و آسان.

بچه ها دو گونه هستند: یکی کودکی است که وقتی از خواب بیدار می شود، همانجا داخل رختخواب با لباسها و رختخوابش شروع به بازی می کند،

یعنی همه آنچه هست برایش وسیله برگرمی و تفکر و نگاه کردن می شوند.

کودک دیگری هم هست که وقتی بیدار می شود، شروع می کند به داد و فریاد کردن و بهانه گرفتن تا مادرش برایش اسباب بازی بیاورد.

قبل از این که به برنامه های امور تربیتی اشاره ای داشته باشیم، ذکر این نکته را هم ضروری می دانم که ما بعنوان مسئولین امورتربیتی با صدای بلند اعلام می کنیم که متولی برخورد با دشمن در این میدان به تنهایی نیستیم، چون نه توانش را داریم و نه این تنها مسئولیت ماست. تمامی نیروها باید بسیج شوند از درون آموزش و پرورش، همه و همه باید بسیج شوند تا بشود در این نبرد هم مثل نبرد نظامی به پیروزی برسیم. صدا و سیما نقش بسیار مؤثری دارد. روزنامه ها نقش تعیین کننده ای دارند. وزارت ارشاد اسلامی، کانونها و پدر و مادرها نقش مؤثر دارند. روحانیت از همه بیشتر نقش دارد. نقش آموزش و پرورش هم در درون خودش تنها به امورتربیتی ختم نمی شود. وقتی درباره مدرسه ای می پرسیم که وضع تربیتی آن چگونه است؟ می گویند مربی تربیتی بیاید توضیح بدهد. این جواب غلطی است. درست است اگر پدر یا مادری وارد مدرسه شوند و بپرسند جناب مدیر چرا درس فیزیک بچه من نسبت به ثلث قبلی نمره اش پایین تر است صدا می زنیم دبیر فیزیک بیاید و جواب بدهد و یا معلم فارسی توضیح می دهد فارسی او چنین است اما بحث تربیت مسلماً اینچنین نیست و اگر گفتند آقا چرا بچه دروغ می گویند، چرا لجبازی می کند و یا چرا بچه درگیری ایجاد می کند؟ تنها مربی تربیتی نباید پاسخ بدهد بلکه دبیر فیزیک و شیمی و مدیر هم باید پاسخگو باشند. اگر این اندیشه در ذهن به هم رسیده باشد یا باشد که بگویند کار تربیتی مختص امورتربیتی است، اعلام می کنیم اینچنین نیست و عملاً هم ثابت کرده و در خطی حرکت کردیم که این فکر را از بین ببریم. ما معتقدیم زمانی در مجموعه آموزش و پرورش ما تربیت به مفهوم واقعی خودش تعلق می یابد که تمامی عوامل تعیین کننده بخصوص سه عنصر مدیر، مربی، معلم در کنار هم و در یک جهت و در یک راستا حرکت